

## بقلم: یکی از فضلاء

### تشبیب و نسیب

قصیده از قصد است ، و قصد روی نهادن است بجایی یا بچیزی . قصیده را بیارسی چکامه گویند ، و آن نظمى است متحدالوزن که هر دومصرع بیت مطلع و مصرع های دوم اییات دیگرش هم قافیه ، یعنی در حروف و حرکات یک-ی باشند .

قصیده از ۱۲ بیت باشد تا آنجا که قافیه همراهی کند و طبع مدد دهد . بیشتر قصائد اساتید سخن با تشبیب و نسیب یا وصف بهار و خزان یا طلوع و غروب مهر و ماه آغاز می شود

تشبیب صورت واقعه و حسب حال شاعر است ، چنانکه اشعار شعراء عرب - چون « کثیر عزه » و « قیس ذریح » و « مجنون عامری » که هر یک را بازن جوان زیبائی تعلق خاطر بوده است - آنچه گفته اند صورت حال خودشان است ،

کثیر بن عبدالرحمان خزاعی ، شاعر نامی حجاز ، روزگاری در مصر گذرانید ، و در عشق خود بعزه دختر زیبای حمید بن وقاص عقیف بود . از وی پرسیدند :

هل نلت من عزه شیئاً؟ گفت : لا والله ، انما كنت اذا اشتد بي الامر اخذت يدها ، فاذا وصنتها على جبینی وجدت لذلك راحة .

کثیر با اینکه شیعی و شدیدالتعصب لآل ابی طالب بود ، سالی در دمشق شام بدرگاه عبدالملک بن مروان آمد ، منظر شاعر خلیفه اموی را خوش نیامد ، لکن شعر و ادبش را پسندید و مال و خواسته بسیارش بخشید .

کثیر بسال ۱۰۵ هجری در مدینه منوره گذشته شد.



قیس بن ذریع کنانی از شعراء برجسته صدر دولت اموی است ، شعرش در نسیب و شوق عالی است.

قیس بعشق لبنی کعبیه بنت الجنات گرفتار شد. هر دو یکدیگر را دوست می داشتند.

قیس از پدر خواست که لبنی را برایش خطبه کند ، ذریع بدین وصلت رضا ندارد .

قیس برادر رضاعی حسین بن علی بود ، و با طائفه خود در ظاهر شهر مدینه پیغمبر جای داشت ، بامام حسین توسل جست ، و بوصول لبنی رسید ، لکن کارشان بطلاق کشید.

قیس بن ذریع دهسال پس از وقعه طف گذشته شد.



قیس بن الملوح ، اهل نجد و شاعر غزل بود ، از فرط حبی که بلیلی بنت سعد داشت مجنونش خواندند.

قیس و لیلی همسال و از کودکی با هم دمساز بودند ، چون لیلی بسن رشد رسید پدرش او را پرده نشین کرد . شاعر جوان سر بصحرا گذاشت ، در بادیهها می گشت و غزل می سرود ، در حدود سنه ۸۰ هجری او را میان سنگها مرده یافتند .

برخی از اهل نقد گفته اند : قصه مجنون و لیلی موضوع یا ( پر ) مبالغه است.

نسب غزلی باشد که شاعر علی الرسم آن را مقدمه مقصود خویش سازد ، تا بسبب میلی که اغلب نفوس را بشنیدن احوال محب و محبوب و اوصاف مغالزت

عاشق و معشوق باشد طبع ممدوح یا مستمعین بشنیدن آن رغبت نماید و آنچه مقصود قصیده است. بخاطر مجتمع ادراك کنند.

عنصری ، حسن بن احمد بلخی ، در مقدمه چکامه پی گفته است:

ای پری روی آدمی پیکر	رنج نقاش و آفت بتگر
تیرگی مرخط ترا بنده	روشنایی رخ ترا چاکر
چنبر زلف را ز من تو میوش	کز غمش گشت پشت من چنبر
بی تو خوبی همی نیارد بود	با تو زادست گویی از مادر

و بود که قصیده بدون تعزل و تشبیب از آغاز بمدح ممدوح باشد ، چنانک

عنصری در ستایش سلطان یمین الدوله ابوالقاسم محمود غزنوی گفته است:

خدایگان خراسان و آفتاب کمال

که وقف کرد بر او کردگار عز و جلال

یمین دولت و دولت بدو گرفته شرف

امین ملت و ملت بدو فزوده جمال

ناگفته نماند که ملت در شعر دوم بمعنی حقیقی خود که دین و شریعت باشد

آمده است .

از نیم قرن باین طرف «ملت» را در ایران بغلط بر توده مردم اطلاق میکنند،

سعدی را قصیده ایست در موعظه حسنه ، خطاب با تانیگک ابوبکر بن سعدزنگی

پادشاه پارس:

بنوبتند ملوک اندرین سه پنج سرای

کنون که نوبت تست ای ملک بعدل گرای

چه مایه بر سر این ملک سروران بودند

چو دور عمر بسر شد در آمدند از پای

حکیم ناصر خسرو بلخی در حکمت و اندرز چکامه ها دارد.  
 چند گویی که چو ایام بهار آید  
 گل بیاراید و بادام بیار آید  
 روی بستان چو چهره دلبنندان  
 از شکوفه رخ و از سبزه عذار آید  
 باغ را کز دی کافور نثار آمد  
 چون بهار آید لؤلؤش نثار آید  
 گل سوار آید بر مرکب یا قوتین  
 لاله در پیشش چون غاشیه دار آید  
 این چنین بیهده ها نیز مگو با من  
 که مرا از سخن بیهده عار آید  
 شست بار آمد نوروز مرا مهمان  
 جز همان نیست اگر شش سد بار آید  
 هر کرا زو شست ستمگر فلک آرایش  
 باغ آراسته او را بچه کار آید

☆ ☆ ☆

در ضمن شرح تشبیب و نسیب نام از غزل و تعزل هم برده شد.

غزل، در اصل لغت، حدیث زنان و صفت عشق‌بازی با ایشان است. غزل را که ابیات چندیست (از ۱ تا ۱۴) متحد‌الوزن و القافیه، بیارسی چامه گویند، و مطلع مانند مطلع چکامه هر دو مصراع قافیه دارد.

تغزل ابیاتی است که مضامین غزل در بر دارد، اما هیئت آن هیئت

قصیده است.

این تغزل شیوا از فرخی ، علی بن جولوغ سیستانی ، است :

دل آن ترك نه اندر خور سیمین بر اوست

سخن او نه ز جنس لب چون شکر اوست

با لب شیرین با من سخنان گوید تلخ

سخن تلخ نداند که اندر خور اوست

از همه خلق دل من سوی او دارد میل

بیهده نیست پس آن کبر که اندر سر اوست

سرو را ماند آورده گل سوری بار

بینی آن سرو که خندان گل سوری بر اوست؟

بیتی از تغزل که بمدح پیوندند **تخلص** گویند، و تخلص گریز بمدح است

نه لقب شاعر.

شهاب الدین ادیب صابر بن اسماعیل سرمدی گفته است:

شب آدینه من مست و خراب

عاشقی در سر و در دست شراب

عاشق و مست و خرابم چه کنم

عاشق آن به که بود مست و خراب

می خورم سرختر از چشم خروس

در شب تیره تر از پر غراب

### حکمت

اندک اندک خیلی شود و قطره قطره سیلی گردد یعنی آنانکه

دست قدرت ندارند سنگ خورده نگه میدارند تا بهنگام فرصت دمار

( سعدی )

از روزگار ظالم بر آرند .